

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

بهرام رحمانی
۱۶ دسمبر ۲۰۲۱

پنجاه و دومین جلسه دادگاه حمید نوری در ستکهلم!

پنجاه و دومین جلسه دادگاه دفاعیات حمید نوری، دادیار پیشین زندان گوهردشت کرج و از متهمان اعدام‌های دسته‌جمعی زندانیان سیاسی در ایران، روز چهارشنبه ۲۴ آذر [قوس] ۱۴۰۰ برابر با ۱۵ دسمبر ۲۰۲۱، در دادگاه جرائم جنگی ستکهلم-سوئد برگزار شد.

در جریان روز چهارشنبه دادگاه حمید نوری، منوچهر اسحاقی به‌عنوان شاهد گفت که در ۱۳ سالگی به جوخه اعدام برده شده و شاهد اعدام زندانیان و شلیک تیر خلاص به آن‌ها بود.

اسحاقی که به گفته خود در ۱۳ سالگی به اتهام هواداری از سازمان مجاهدین خلق بازداشت و به ده سال حبس محکوم شده بود، در زندان‌های اوین، قزل‌حصار و گوهردشت زندانی بوده است.

وقتی مرا دستگیر کردند به مدت شش هفته ماه مادرم و خانواده‌ام دنبال من می‌گشتند و نمی‌دانستند من زنده‌ام یا مرده. منوچهر اسحاقی در دادگاه روز چهارشنبه حمید نوری گفت که در ۱۳ سالگی وقتی بازداشت شد مورد ضرب‌وشتم و شکنجه قرار گرفت: «فکر می‌کردم آن‌جا اتاق است اما متوجه شدم که یک حمام و اتاق شکنجه است. روی نیمکتی چوبی، مرا به شکم خواباندند. دست‌هایم را از زیر بستند و کسی روی پشت من نشست و دستمال یا حوله کثیفی را در دهانم فرو کردند و با کابل به کف پا و پشتم زدند. من را می‌زدند و می‌گفتند قرار تان کجاست؟ و من نمی‌دانستم چه باید بگویم. مرا می‌زدند و می‌پرسیدند قرار تان کجاست و اسلحه‌تان کجاست؟ من چیزی برای گفتن نداشتم و فقط گریه می‌کردم.»

وی گفت ابتداء نخست اسم واقعی‌ام را نگفتم به خاطر دای‌ام. اگر پس از دو سه روز یک نفر را آوردند روبه‌روی من. من چشم‌بند داشتم گفت: منوچهر هم چیز را بگو... من هم اعتراف کردم و گفتم من تظاهرات ۳۰ خرداد بودم و همین کاری که کردم فروش نشریه و تبلیغات بود. بعد از همان برخوردی که داشتیم مرا بردند و انداختند یک سلول انفرادی. آن سلول مانند سلول حمید عباسی در این‌جا مانند هتل پنج ستاره نبود بلکه هولناک بود...

این‌جا دادستان به منوچهر تذکر داد که به حاشیه نرود...

منوچهر در ادامه گفت: سلولی بود که هیچ پنجره نداشت دو و نیم متر در عرض و طول بود و تاریک بود. یک لامپ در سقف بود اما روشن نبود وقتی دل‌شان می‌خواست آن را روشن می‌کردند و یا نمی‌کردند. برای من هر دقیقه به اندازه دنیا گذشت. بعد مرا به دادسرا بردند و آن‌جا دوستم را که با هم دستگیر شده بودیم دیدم. همه ما با کابل و غیره شکنجه

شده بودیم. دست و پایمان ورم داشت و کبود شده بود به همین دلیل پاهایمان را زیر میز گذاشتند و رویش پارچه کشیدند. ما نه نفر بودیم...

در این جا اسحاقی گفت آن فرد با حرکت هایش مرا استرس می‌کند. قاضی پرسید کی؟ اسحاقی گفت: حمید نوری. حمید نوری فریاد زد: دروغ می‌گوید...

اسحاقی در دادگاه محاکمه حمید نوری گفت که ابراهیم هوشمند، دائی‌اش، فارغ‌التحصیل رشته اقتصاد از دانشگاه تهران بود و سال ۶۰ در ۲۷ سالگی در زندان اوین اعدام شد.

اسحاقی توضیح داد که ابراهیم هوشمند الگوی خانواده او بود و او و برادرانش، هوادار دائی خود بودند: «هر سه ما به‌خاطر عشقی که به دائی‌مان داشتیم، در رابطه با مجاهدین فعالیت که نمی‌شود گفت تظاهرات می‌رفتیم و به‌خاطر همین رابطه با دائی‌ام بود که نشریه مجاهدین را پخش می‌کردم و چند روز بعد از تظاهرات ۳۰ خرداد دستگیر شدم.»

محسن اسحاقی، برادر منوچهر اسحاقی، پیش از این در دادگاه حمید نوری شهادت داده بود که در ۱۸ سالگی، ۱۳ ماه پس از دستگیری به اتهام هواداری از سازمان مجاهدین خلق، شرکت در تظاهرات و ضدیت با نظام به ده سال حبس محکوم شد و از سال ۶۵ تا چند ماه پس از اعدام‌ها در سال ۶۷ در زندان گوهردشت بود.

وی در چهاردهمین جلسه رسیدگی به اتهامات حمید نوری گفته بود که حمید نوری در سرکوب اعتراض‌های دانشجویی سال ۷۸ نیز فعال بود و از جمله کسانی بود که «باعث شد دانشجویان را سرکوب کنند.»

مهدی اسحاقی برادر دیگر منوچهر اسحاقی هم در شانزدهمین جلسه دادگاه حمید نوری درباره نقش او در اعدام‌های دهه ۶۰، وضعیت زندان گوهردشت و برگزاری دادگاه‌های انقلاب شهادت داده بود. مهدی اسحاقی گفته بود سال ۶۱ زمانی که دانش‌آموز چهارم دبیرستان بود بازداشت و ۱۰ سال بعد آزاد شد.

وی گفت که سه روز بعد از دستگیری به اتفاق هشت نفر دیگر به دادگاهی برده شد که دوربین فلم‌برداری وجود داشت و رومیزی بزرگ سفید روی میز مانع از این می‌شد که «پاهای خون‌آلود، زخمی، متورم و برهنه» آن‌ها دیده شود.

به گفته منوچهر اسحاقی، در این جلسه محمد محمدی‌گیلانی، حاکم شرع وقت و اسدالله لاجوردی، دادستان وقت حضور داشتند: «لاجوردی اتهامات ما را با صدای بلند می‌خواند. همه اتهامات مشابه هم از قبیل شرکت در تظاهرات ۳۰ خرداد، آتش زدن مثلاً فلان جا و اقدام علیه جمهوری اسلامی، محاربه با خدا، افساد فی‌الارض و از این اراجیف.»

وی گفت که در این دادگاه چند دقیقه‌ای به ده سال زندان محکوم شد و بعد از جلسه دادگاه شاهد اعدام زندانیان بوده است: «ما را به سمت جوخه اعدام بردند. لاجوردی با پوتین به ساق پای من زد و از من سؤال کرد که چند سالت است؟ در حالی که هنوز مانده بود تا ۱۴ بشود گفتم ۱۴ سال. پرسید جنب شدی یا نه؟ من نفهمیدم چه می‌گوید و گفتم خودت شدی. مرا از صف بیرون آوردند. بعد از حرف زدن با هم مرا دوباره به صف برگرداندند و با مینی‌بوس به جوخه اعدام بردند.»

اسحاقی گفت شاهد تیرباران بقیه افرادی بود که با او بودند و دید که یک نفر به آن‌ها تیر خلاص می‌زند: «من فقط گریه می‌کردم و می‌لرزیدم. می‌توانم بگویم خودم را خیس کردم. بعد مرا با مینی‌بوس به همان سلولی که بودم برگرداندند.»

حمید نوری همواره مدعی است که از سال ۱۳۶۱ تا سال ۱۳۷۲ در زندان اوین بوده و چند بار به زندان گوهردشت به عنوان مأموریت سر زده است.

اما منوچهر اسحاقی که در سال ۶۵ به اتفاق برادرانش از زندان قزل‌حصار به زندان گوهردشت منتقل شد، در دادگاه حمید نوری گفت که او را بارها در زندان گوهردشت دیده است.

اسحاقی توضیح داد که اوایل مرداد ۶۷ زندانیانی که از بند یک زندان گوردشت به بند چهار این زندان منتقل شده بودند قصد اعتصاب غذا داشتند که حمید نوری وارد بند آنها شد و از آنها خواست که غذا بخورند و اعتصاب نکنند.

یک روز بعد هم دید که ناصریان (محمد مقیسه) و حمید نوری در هواخوری زندان، زندانیانی را که از بند چهار ناراضی بودند جدا کرده و با خود برده‌اند. از این زندانیان، به گفته اسحاقی، تعداد کمی بعد دوباره به بند بازگشتند که از جمله آنها محسن اسحاقی، برادر او بوده است.

منوچهر اسحاقی سپس در پاسخ به سؤال دادستان گفت که او و دیگر زندانیان، دادیارهای زندان و پاسدارهای بند را همیشه بدون چشم‌بند می‌دیدند: «چند بار دیگر هم حمید عباسی (نوری) را دیده بودم از جمله موقعی که به‌خاطر ورزش جمعی ما را کتک زده و توی اتاق گاز می‌انداختند. حمید عباسی (نوری) همیشه شرکت داشت و همیشه از ما تعهد می‌گرفت که ورزش نکنیم.»

او در پاسخ به سؤال دادستان که با چشم‌بند چطور می‌توانستی ببینی و بدانی که حمید عباسی آن‌جاست، گفت: «بعد از پنج شش سال زندانی بودن، چشم‌بند مانع نمی‌شود کسی را نبینید و راحت می‌توانید ببینید. برای ما چیزی نبود که به وسیله آن نتوانیم ببینیم. فقط برای ترساندن بود و ما می‌توانستیم به انواع و اقسام مختلف، از بغل و از پائین ببینیم. بعضی‌ها هم نخس را کشیده بودند و هر کس به یک شکلی می‌توانست ببیند.»

او گفت که پس از اولین ملاقات با مادرش بعد از اعدام‌ها، توسط حمید نوری به سلول انفرادی منتقل شد: «در طول ملاقات درباره اعدام دائی‌ام با مادرم صحبت کردم. حمید عباسی (نوری) با من برخورد کرد و مرا به سلول انفرادی انداخت و من دو ماه در سلول انفرادی بودم. او هر چند روز یک بار دریچه سلول را باز می‌کرد، به من نگاه می‌کرد و می‌رفت.»

به گفته منوچهر اسحاقی، در جریان یک ملاقات حضوری در بهمن [دلو] ۶۷ قبل از این‌که خانواده‌ها را داخل سالن بیاورند ناصریان (محمد مقیسه) خطاب به او و دیگر زندانیانی که از اعدام‌ها جان به‌در برده بودند گفت که «اگر دست من بود همه شما را اعدام می‌کردم. شما همه مار هستید و ما اشتباه کردیم شما را این همه مدت نگه داشتیم.»

سؤال وکیل حمید نوری از منوچهر اسحاقی: من نمی‌دانم درست متوجه حرفت شدم یا نه. یکی جانی گفتید که فلمی از حمید نوری دیدید.

منوچهر: نه.

حمیدنوری: سؤال دارم.

رئیس دادگاه: وکیل مدافع شما سؤال کند.

نوری: سؤال مرا وکیل متوجه نشد...

استراحت پنج دقیقه‌ای

رئیس دادگاه: مرسی منوچهر آمدید این‌جا شهادت دادید.

منوچهر: مرسی...

رئیس دادگاه: فردا نه و ده دقیقه صبح ادامه می‌دهیم.